هو العلیم

تعریف عامّ (۱)

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند و آیةالله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ

– جلسه سی و هشتم

استاد

آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

شرح‌الإسمی بودن تعریف عامّ

تعاریفی را برای «عامّ» ذکر کرده‌اند؛ البته عام در لغت به معنای شمول است و افرادی که در اصطلاح آن را تعریف کرده‌اند ـ همان‌طوری‌که مرحوم آخوند می‌فرمایند ـ چون این تعریف، تعریف شرح‌الإسمی است، بنابراین دیگر انسان نباید خیلی در مقام طرد و عکسش بربیاید که آیا تعریف مطّرد است یا غیر مطّرد، منعکس است و یا غیر منعکس. به‌عبارت‌دیگر، آن معنای اصطلاحی یک معنای مشخصی است و آن عبارت است از شمول یک مفهوم و یک لفظ به مصادیقی که متّحدةالنّوع هستند و در نوعشان اتّحاد دارند؛ این می‌شود عامّ. کلُّ رجلٍ عامّ است و بر همهٔ افرادی که این افراد در رُجولیّت متّحدالنّوع هستند دلالت می‌کند؛ و کلُّ امرأةٍ

همین‌طور و امثال‌ذلک.[1]

خروج عَشَره از تعریف عامّ

روی‌این‌حساب همان‌طور که خودِ مرحوم آخوند می‌فرمایند، «عشره» از تحت تعریف ما خارج است. به‌جهت‌اینکه گرچه «عشره» لفظی است که دلالت بر شمول می‌کند، ولی عامّ نیست. یعنی عامّ به این معنا نیست که لفظی باشد و یک منطبقٌ‌علیه خارجی داشته باشد که این لفظ بر آن منطبقٌ‌علیه خارجی مطابقت کند. «رجل» لفظی است که منطبقٌ‌علیه خارجی دارد، یعنی افراد در خارج هستند و بر هر کدام از این افرادی که مرد هستند صدق رجل می‌شود، ولی در «عشره» که این‌طور نیست. عشره دلالت می‌کند بر دَه. عَشرة رجالٍ یعنی دَه مرد. این عشره یک مابإزاء خارجی ندارد که این منطبق بر آن باشد مگر مجموع آحادی که به ده تا برسند ولی به‌عکسِ عامِّ مصطلح که آن عامّ مصطلح، بالوضع، یک منطبقٌ‌علیه خارجی دارد؛ یعنی خود این لفظ رجل بر تک‌تک آن افرادی که در خارج وجود

---

[1] . کفایة الأصول، ص ۲۱۵.

دارند دلالت می‌کند.[1]

اشکال بر خروج عشره از تعریف عامّ

بعضی‌ها گفتند که نه، همان‌طور که اگر ما کلُّ رجلٍ را منحل کنیم، به تعداد افرادی که در روی زمین هستند منحل می‌شود و این رجل بر آنها دلالت می‌کند، همین‌طور اگر ما عشره را منحل کنیم به آحادی که هر کدام از آن آحاد، یک منطبقٌ‌علیه خارجی دارد منحل می‌شود؛ یعنی واحد زیدٌ، واحد عمروٌ، واحد بکرٌ، واحد خالدٌ و ... . پس این واحدهایی که ما می‌بینیم، یک منطبقٌ‌علیه خارجی دارد و عشره از همین واحدها تشکیل شده است. پنج تا واحد می‌شود پنج تا؛ هشت تا واحد می‌شود هشت تا؛ ده تا واحد می‌شود ده تا. بنابراین ما در انحلال عشره می‌بینیم که منطبقٌ‌علیه خارجی وجود دارد، پس چرا ما عشره را داخل در عامّ به‌حساب نیاوریم؟! این اشکالی است که بر مرحوم آخوند شده است.[2]

---

[1] . همان، ص ۲۱۶.

[2] . نهایة الدرایة، ج ۲، ص ۴۴۵.

جواب به اشکال خروج عشره از عامّ

جواب این است که عامّ عبارت است از آن لفظی که خود آن لفظ بمفهومه بر فرد فردِ خارج دلالت می‌کند. عشره، مادّه‌ای ندارد که آن مادّه بر آن فرد فردِ خارج دلالت کند. بله، در عالم خارج، عشره از واحد تشکیل شده است، ولی مادّهٔ عشره که واحد نیست. آیا آن هم واحد است؟ عشره عبارت است از عین و شین و راء.[1]

فرق بین عامّ و الفاظِ دارای دلالت مجموعی

تلمیذ: در اینجا می‌توانیم بحث را به بحث حقایق و اعتباریّات بکشانیم؟

استاد: اصلاً در اینجا بحث، بحث حقایق و اعتباریّات نیست. بحث، بحثِ وضع لغوی است.

تلمیذ: بحث اصطلاحی که در اصول است چطور؟

استاد: بحث اصطلاحی هم برگشتش به بحث لغوی است. ما به آن لفظی عامّ می‌گوییم که وضعاً در لغت برای افراد متّحدةالحقایقِ در نوع، نه در جنس، وضع شده باشد؛ این را ما عامّ می‌گوییم. بنابراین اگر لفظی من‌باب‌مثال، اسمِ جمع به‌عنوان قبیله، گروه یا مجموعه و امثال‌ذلک داشته باشیم،

---

[1] . همان، ص ۴۴۶.

گرچه اینها دلالت بر افراد می‌کنند، ولی خصوص تک‌تک آن افراد، موضوعٌ‌لهِ قبیله نیستند، بلکه قبیله بر آن افراد به‌عنوان مجموع دلالت می‌کند نه به‌عنوان تک‌تک و به‌عنوان اینکه هر کدام از اینها مصداق هستند.

پس فرقی که در عامّ و در اسمِ مجموعی هست این است که ما در عامّ، لفظی داریم که آن لفظ، بالوضع بر افراد متّحدةالنّوعیه دلالت می‌کند، ولی در اسمِ مجموعی ـ مانند گروه و قبیله و دسته و امثال‌ذلک و یا حتی خود عشره ـ لفظی است که بالوضع دلالت بر تک‌تک مصادیق نمی‌کند، بلکه دلالت بر یک مجموعه‌ای می‌کند که آن مجموعه، من‌حیث‌المجموع لحاظ شده است. لذا اگر از آن عشره، یک نفر حذف شود دیگر عشره نیست، ولی اگر از آن عامّ، یک نفر بمیرد [باز هم عامّ صدق می‌کند].

مثل‌اینکه من به شما می‌گویم: «أکرم کلَّ عالِمٍ فی قُم». الآن فرض کنید که قم هزار تا، دو هزار تا، عالم دارد؛ این کلُّ عالِمٍ بر تک‌تک افرادی که در قم هستند صدق می‌کند. اگر یکی از اینها مُرد باز صدق

می‌کند، اگر ده تای آنها هم مُردند باز صدق می‌کند، اگر هزار تای آنها هم مُردند باز هم این کلُّ عالمٍ به بقیّه صدق می‌کند.

این دلیل بر این است که هر کدام از این افراد که منطبقٌ‌علیه خارجی هستند، بالوضع، این عالم بر آنها دلالت می‌کند. اما در عشره، «أکرِم عشرةً منَ العُلماء»؛ فرض کنید که در اینجا هم من‌باب‌مثال، بیشتر از ده تا عالم نیستند. اگر این ده تا شدند نُه تا، دیگر عشره بر اینها دلالت نمی‌کند، می‌شود تِسعَةً منَ العُلماء.

پس «عشره» یک لفظ عامّی است که بالوضع بر تک‌تک افرادش دلالت نمی‌کند، بلکه بالمجموع دلالت می‌کند و مجموعِ ده تا مورد نظر است. اگر یکی از آن ده تا حذف بشود دیگر عشره نیست و دیگر تسعه می‌شود، و اگر دو تا حذف بشوند، ثمانیه می‌شود و سه تا حذف بشود، سبعه می‌شود. بنابراین در اینجا برای تک‌تک افراد خارجی، وضعی وجود ندارد.

این فرق بین عامّ و بین الفاظی است که دلالت بر عمومِ مجموعی می‌کنند؛ مانند قبیله و دسته و گروه

و فئه و ملّت و مردم ـ البته در مورد لفظ «مردم» می‌توانیم بگوییم که جهت تک‌تک افراد در آن لحاظ شده است ـ و امثال‌ذلک. لذا اینها از تحت تعریف بیرون می‌آیند.

تلمیذ: ما می‌توانیم در اینجا اشکالی بکنیم و بگوییم: چون عشره فرد ندارد و وقتی که ما ده تا شیء را در نظر گرفتیم و گفتیم: عشرة تُفّاح، اسم کلّ این ده تا را عشره گذاشتند. حال اگر ده تا ده تایی سیب بچینیم می‌گوییم هر کدام از این ده تا، یک مصداق برای عشره است.

استاد: ببینید این عشره، اعتباراً برای ده تا اسم لحاظ شده است. یعنی شما در اینجا یک مصداق حقیقی لحاظ می‌کنید و یک عنوان اعتباری لحاظ می‌کنید. مصداق حقیقی و فرق بین اعتباریات و حقایق در فلسفه بیان شده که گاهی اوقات عقل از جمع کردن یک سری امور حقیقی، یک معنای اعتباری را انتزاع می‌کند؛ ولی اصالت با آن معنای حقیقی است نه این معنای اعتباری.

آن چیزی که در خارج اصالت دارد، یک فرد است؛ زید است، عمرو است، بکر است، خالد است. ما مجموعی سوای این چند نفر به‌عنوان مجموع نداریم! ما گروه نداریم؛ دسته‌ای نداریم؛ قبیله‌ای نداریم. اگر شما زید و عمرو و بکر و خالد و حسن و حسین و صغری و کبری و خدیجه را از این قبیله خارج کنید چیزی تَهِ آن نمی‌ماند.

پس «قبیله» اعتباراً وضع شده است برای مجموعهٔ افرادی که وجود آنها، وجود حقیقی و خارجی است، ولی سوای این وجودِ تک‌تک افراد، وجود دیگری نیست که قبیله برای آن وضع شده باشد. این می‌شود امر انتزاعی. یعنی شما وقتی که یک مجموعهٔ امور حقیقی را ملاحظه می‌کنید، از این امور حقیقی، امری را انتزاع می‌کنید که آن، با هم بودن است. قبیله برای با هم بودن افراد وضع می‌شود، لذا به تک‌تک افراد، قبیله نمی‌گویند. نمی‌گویند: «آقا شما قبیله هستید»، ولی وقتی که با هم باشند می‌گویند: قبیلهٔ فلانی، قبیلهٔ طی، قبیلهٔ عدی، قبیلهٔ تیم و امثال‌ذلک.

تلمیذ: پس بالأخره در اینجا بحث حقایق و اعتباریّات وارد شد.

استاد: ما کاری به آن نداریم، ما فعلاً به مسئلهٔ لغوی قضیه کار داریم که این عامّ در لغت به چه معنایی وضع شده است؟ عامّ به معنای شمول وضع شده است. حالا ما می‌خواهیم در اصطلاح، یک اصطلاحی به‌کار ببریم که از همین معنای لغوی استفاده کنیم، مطلب این است.

در اصطلاح می‌گوییم: عامّ عبارت است از لفظی

که آن لفظ، بمفهومه بر تک‌تک افراد متّحدالنّوعیهٔ در تحتِ این لفظ دلالت کند؛ ما به این می‌گوییم عامّ، و این مسئله هم روشن است. روشن بودنش هم از این‌جهت است که افرادی که نقد کردند و افرادی که پاسخ دادند از همین معنای عرفی استفاده کرده‌اند. فرض کنید کسی که اشکال کرده است که این تعریف شما مطّرد نیست، همین معنایی که الآن متفاهم عرف است را گرفته و به این تعریف اعتراض کرده است. آن آقا یک تعریف دیگری برای عامّ کرده است و دیگری هم که جواب داده است از همین تعریف استفاده کرده است.

پس معلوم می‌شود که این یک تعریفی است که همه می‌دانند؛ عامّ به معنای شمول است و به معنای لفظی است که آن لفظ ـ حالا لفظ چه لفظ مفرد باشد، چه لفظ مرکّب باشد و یا مضمون جمله باشد از این نظر فرقی نمی‌کند ـ یعنی خود مضمون این جمله، خود این لفظ و خود این لفظِ مرکّب، بر آن فرد خارجی صدق کند. ما به این، عامّ می‌گوییم.

حالا صحبت در عشره است که آیا عشره این‌طور است یا نه؟ آیا عشره بر یک فرد خارجی صدق

می‌کند؟ نه، عشره بر ده تا با هم صدق می‌کند. اگر ده نفر با هم باشند عشره بر آنها صدق می‌کند. بله، یک‌وقت می‌گوییم: «کلّ عشرةٍ» در اینجا خودِ ده، یکی از مصادیق عامّ می‌شود؛ ده تا ده تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا، مثلاً می‌گوییم: «أکرِم کُلَّ عشرةٍ رَأیتَه مِنَ الرّجالِ؛ هر دَه مردی را که دیدی آنها را إکرام کن.» یا فرض کنید که حکومت نظامی است و در حکومت نظامی می‌گویند: هر دو نفری که با هم در خیابان راه می‌رفتند را بزنید ولی یک نفرِ تنها اشکال ندارد. فرض کنید [گفته شده است:] «فَاضرِب کلَّ رَجلَین رأیتَهما»، در اینجا مجموعِ این «رَجلَین» لحاظ شده است.

حالا صحبت در این است که وقتی من گفتم رجلَین، آیا رجلَین، عامّ است؟ رجلَین، تثنیه است؟ آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم که رجلَین در اینجا بر یک مردی که در خیابان است اطلاق می‌شود؟ نه، بر دو مرد به حیثیّت اجتماع آنها اطلاق می‌شود و باید با همدیگر اجتماع داشته باشند. مثلاً در «أکرِم رجلَین مِنَ العُلماء» یا «لا تُکرِم رجلَین مِنَ

العُلماء»، حسابِ دو در اینجا شده است. بنابراین اطلاق رجلَین بر یک فردِ خارجی، اطلاق صحیحی نیست. گرچه اگر دو نفر با هم باشند اطلاق رجلَین بر آنها صحیح است، ولی این غیر از این است که ما بگوییم رجلَین، تثنیه بر یک فرد اطلاق شده است. اگر گفته شود آن یک فرد، مصداق برای تثنیه هست دیگر، پس چرا رجلَین بر آن یکی اطلاق نشود؟ ما می‌گوییم در اینجا در رجلَین، حیثیّت اجتماع لحاظ شده است، نه حیثیّت فردیّت. ولی رجل این‌طور نیست؛ رجل بر تک‌تک افراد اطلاق می‌شود. لذا این رجل می‌شود عامّ و رجلَین، عامّ نمی‌شود و تثنیه می‌شود.

حالا اگر شما گفتید: کلّ رجلَین، در اینجا همین رجلَین دوباره می‌شود عامّ. چون منظور از رجلَین در اینجا تک‌تک نیست بلکه دو تا دو تا بودن است و این در موارد، تفاوت پیدا می‌کند. در عشره، لفظِ عشره وضع شده است برای ده تا به لحاظ ده تا بودن و به لحاظ این عددِ خاصّ، این عشره در اینجا وضع شده است. بنابراین دیگر اطلاق عشره بالوضع برای تک‌تک از افراد، صحیح نخواهد بود و لذا به این عامّ

نمی‌گویند. بله، اگر همین عشره با یکی از اداتِ جمع و اداتِ عامّ، عامّ شود، این اشکال ندارد. ده تا ده تا، دیگر اشکالی در این‌صورت ندارد. خودِ عشره در این صورت یکی از مصادیق عامّ می‌شود.

بررسی اشکال آیةالله خویی به مرحوم آخوند در خروج عشره از عامّ

روی این حساب، اشکال آقای خویی به مرحوم آخوند که ایشان فرمودند: ما تعریفی می‌کنیم که این تعریف، حتی عشره را هم در بر بگیرد و مطّرد باشد، این مسئلهٔ ایشان خالی از تأمل نیست. ایشان می‌فرمایند: تعریفی که برای عامّ هست این است که هر لفظی که دلالت بالوضع کند به افرادی که منطبقٌ‌علیه خارجیِ این لفظ باشند، به آن لفظ، عامّ می‌گویند.[1]

اشکال به تعریف آیةالله خویی از عامّ

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که شما می‌فرمایید: عامّ، لفظی است که بالوضع دلالت کند بر اینکه منطبقٌ‌علیه خارجی باشند. آیا منظور شما در

---

[1] . الهداية فی الأصول، ج ۲، ص ۲۹۷.

مثال «کلُّ رجلٍ»، مفهومِ کلّ رجل است یا مفهوم رجلِ تنها؟ اگر بگویید کلّ رجل، می‌گوییم: کلّ رجل، منطبقٌ‌علیه خارجی ندارد و شما که نمی‌توانید به زید بگویید: «هذا کلُّ رجلٍ»؛ به عمرو که نمی‌توانید بگویید: «هذا کلُّ رجلٍ»، به بکر که نمی‌توانید بگویید: «هذا کلُّ رجلٍ». بله، به تمام اینها می‌توانید «رجل» بگویید، رجل که عامّ نیست، بلکه «کلّ رجل» عامّ است.

یک‌وقت می‌گوییم «رجل» عامّ است، بسیار خوب؛ این رجل، منطبقٌ‌علیه خارجی دارد؛ زید و عمرو و بکر و خالد، تمام اینها رجل هستند، ولی شما که رجل را عامّ نمی‌دانید و «کلّ رجل» را عامّ می‌دانید، و «کلّ رجل» منطبقٌ‌علیه خارجی ندارد.

البته إن‌شاءالله من تعریف برای عامّ را عرض می‌کنم ولیکن این تعریفی که ایشان کرده‌اند از این نظر [اشکال دارد]. ایشان می‌خواستند به این وسیله، اطلاقِ شمولی را خارج کنند؛ چون در اطلاق شمولی، دلالت لفظ بر منطبقٌ‌علیه خارجی هست، [اما این دلالت] به‌وسیلهٔ مقدّمات حکمت است، نه بالوضع. یعنی چون مولا لفظ را مطلق آورده است و

حدودی برای لفظ تعیین نکرده است، ما به‌جهت عدم رجحان فردی بر فرد دیگر و ترجیح بلامرجِّح بودن، استفاده می‌کنیم که منظور مولا تمام افرادی است که منطبقٌ‌علیه خارجی این لفظ هستند. این، اطلاقِ شمولی می‌شود که این اطلاق شمولی، با مقدّمات حکمت ثابت می‌شود.

حالا بعداً در بحث اطلاق می‌گوییم که اطلاق شمولی داریم یا نداریم، و آیا اطلاق بدلی است و اطلاق شمولی هم هست یا نه؟ آن بحثش می‌آید. همان‌طوری‌که عامّ را تقسیم کردند به عامّ بدلی و عامّ شمولی و عامّ شمولی را هم تقسیم کردند به عامّ استغراقی و عامّ مجموعی، در بحث اطلاق هم این تقسیم هست. منتها فرق در این است که در اینجا [در عامّ] این لفظِ ما، بالوضع بر آن منطبقٌ‌علیه خود دلالت می‌کند، اما در اطلاق، به مقدّمات حکمت بر آن دلالت می‌کند. که در همین‌جا هم مناقشه‌ای هست که آن هم بماند در وقت خودش که وضع در اینجا در مورد عامّ به چه نحو است و در آن، به چه نحو دیگری است؟

اشکالی که بر ایشان وارد می‌شود این است که اگر منظور شما از عامّ، «کلُّ رجلٍ» است، کلّ رجلٍ که منطبقٌ‌علیه خارجی ندارد و اگر منظور شما «رجل» است که رجل، عامّ نیست.

نظر آیةالله خویی در شمول تعریف نسبت به عشره

آن‌وقت ایشان در اینجا فرمودند: با این تعریفی که ما کردیم حتی «عشره» هم داخل در این تعریف ما هستند؛ به‌جهت‌اینکه ما وقتی در رجل می‌گوییم: کلّ رجل، در عشره هم می‌گوییم: کلّ عشره. همان کلّی که بر سر رجل می‌آید و رجل را عامّ می‌کند همان کلّ، بر سر عشره می‌آید و عشره را عامّ می‌کند.[1]

اشکال بر نظر آیةالله خویی

در اینجا اگر شما بگویید که در مورد عشره، ما یک فردی را نداریم که منطبقٌ‌علیه عشره باشد بلکه دَه مرد، من‌حیث‌المجموع منطبقٌ‌علیه عشره هستند ولی در کلّ رجل این‌طور نیست. ما در رجل

---

[1] . محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۵۳.

[منطبقٌ‌علیه] داریم. منطبقٌ‌علیه رجل در خارج حسن و حسین و تقی و نقی و امثال‌ذلک است، ولی در عشره این‌طور نیست؛ در عشره به مجموع، [عشره] گفته می‌شود.

جواب آیةالله خویی

جوابی که ایشان می‌دهند این است که در «رجل» هم همین‌طور است. «عشره» اسمی است که اجزایی دارد؛ یک جزئش حسن است، یک جزئش حسین است، یک جزئش تقی و نقی است تا به ده تا برسد. در رجل هم همین‌طور است. رجل هم اسمی است که دارای اجزایی است؛ یک جزئش رأس است، یک جزئش ید است، یک جزئش رِجل است و... . تمام اینها اجزاء رجل است. همان‌طوری‌که خود رجلِ تنها، بر یکی از این اجزائش دلالت نمی‌کند، همین‌طور عشره دلالت نمی‌کند بر یکی از این اجزاء خارجی‌اش که حسینِ تنها باشد، حسنِ تنها باشد، زیدِ تنها و عمرو تنها باشد، بلکه در اینجا عشره بر مجموعِ اجزاء دلالت می‌کند؛ در اینجا هم رجل بر مجموعِ اجزاء دلالت می‌کند. در آنجا کلّ بر سر رجل

در می‌آید و آن را عامّ می‌کند، در اینجا هم کلّ بر سر عشره در می‌آید و آن را عامّ می‌کند.

اشکال به جواب آیة‌الله خویی

به این می‌گویند: مغلطه؛ به‌جهت‌اینکه رجل بر یک فرد خارجی دلالت می‌کند که آن فرد خارجی مستقلّ بالحقیقه و بالأصاله است، ولی عشره بر یک فرد خارجی مستقلّ بالحقیقه و بالأصاله دلالت نمی‌کند. آن چیزی که الآن بحث راجع به آن است این است که آیا این لفظ ما، لولا اینکه کلّ بر سرش بیاید بر افراد خارجی دلالت می‌کند یا نه؟ اگر شما بگویید: کلّ رجلٍ بر فرد خارجی دلالت می‌کند که ما می‌بینیم کلّ رجلٍ دلالت ندارد، بلکه رجل دلالت دارد نه کلّ رجلٍ؛ مطلب این است. و اگر شما بگویید که نه، رجل [به تنهایی] بر یک فرد خارجی دلالت دارد، آن‌وقت عشره دلالت ندارد، چون عشره دلالت بر مجموع می‌کند.

بنابراین اشکال دیگری که بر ایشان وارد می‌شود این است که منظور مرحوم آخوند این نیست که اگر «کلّ» بر سر عشره بیاید عشره عامّ نمی‌شود، ایشان می‌گویند: خود عشرهٔ تنها، عامّ نیست. شما بحث را

منحرف کرده‌اید. آخوند می‌گوید: چون خود عشرهٔ تنها منطبقٌ‌علیه خارجی ندارد، عامّ نیست و شما می‌گویید: اگر کلّ بر سر عشره بیاید عامّ است. وقتی شما کلّ را بر سر عشره بیاورید هر بی‌سوادی هم می‌داند که عامّ است.

[اگر کلّ] بر سر رجلین [در بیاید همین‌طور است]؛ رجلین عامّ است. آیا رجلَین تثنیه است یا مفرد است یا جمع است؟ تثنیه است. اگر همین کلّ بر سر رجلَین در بیاید دیگر از تثنیه بیرون می‌آید و می‌شود جمع و عامّ. رجل مفرد است یا تثنیه است یا جمع؟ رجل مفرد است و اگر کلّ بر سر رجل در بیاید می‌شود عامّ.

اگر کلّ بر سرش در بیاید که [فهم عامّ بودن آن] کاری نیست. اگر ادات جمع بر سر یک لفظی در بیاید، چه لفظ مفرد باشد چه جمع باشد چه تثنیه باشد، آن را عامّ می‌کند. صحبت در خود آن لفظ است. مرحوم آخوند این را می‌گوید و این اشکال به ایشان وارد نیست و از این نقطه‌نظر که ما نمی‌توانیم عشره را عامّ قرار بدهیم، حق با مرحوم آخوند است.

تعریف صحیح مرحوم آخوند از عامّ

و اما تعریفش چیزی نیست و فردا تعریفش را می‌گوییم. تعریفی که ما می‌توانیم برای عامّ به‌حساب بیاوریم همان تعریفی است که خودِ مرحوم آخوند هم در آنجا ذکر کرده‌اند و آن این است که: «هر لفظی چه مفرد و چه مرکّب بمرکّبه و یا بمضمونه بر افراد متّحدةالنّوعی دلالت بکند که آن افراد متّحدةالنّوع، بالوضع مصادیق موضوعی این عامّ هستند؛ این را عامّ می‌گویند.»

البته دیگر در این مقام نیستیم که لفظی را پیدا کنیم و بگوییم آیا تعریف مطّرد است یا منعکس است یا نه. مرحوم آخوند می‌فرمایند که عامّ یک معنای واضح و روشنی است و هر کسی هم اطلاع دارد و اهل‌محاوره این را می‌فهمند و اینکه ما در مقام نقض و طرد و ایراد و عکس و این‌گونه حرف‌ها باشیم دیگر این مسائل اصلاً در تعاریف، موضوعیت ندارند.

مبنای تقسیم عامّ

همان‌طوری که مشخص است، برای عامّ انواعی داریم؛ یک عامّ بدلی داریم و یک عامّ شمولی داریم

که آن عامّ شمولی هم به استغراقی و مجموعی تقسیم می‌شود. إنّما الکلام در اینکه آیا خود عامّ بنفسه به این اقسامی که برای آن ذکر کرده‌اند تقسیم می‌شود یا اینکه نه، یک جهت خارجی، عامّ را به این اقسام تقسیم می‌کند؟

یک‌وقت می‌گوییم: در لغت خود عامّ بالوضع دلالت بر عامّ بدلی می‌کند، یعنی آیا ما یک لفظی یا یک هیئتی و یا یک اداتی داریم که آن ادات، عامٍّ بدلی را اثبات می‌کنند؟ و آیا یک اداتی و الفاظی داریم که عامٍّ مجموعی را اثبات می‌کنند؟ و نیز یک الفاظی داریم که عامٍّ استغراقی را اثبات می‌کنند؟ آیا این‌طور است؟

ایشان می‌فرمایند که نه، عامّ دلالت می‌کند بر یک معنای عموم و شمولی و این تقسیم‌هایی که برای عامّ هست این تقسیم‌ها همه به لحاظ آن حکمی است که بر این عامّ مترتّب می‌شود. آن حکمی که بر این عامّ مترتّب می‌شود گاهی اوقات به لحاظ جمیع افراد است من‌حیث‌المجموع، گاهی اوقات به لحاظ تک‌تک افراد است و گاهی اوقات به لحاظ یک فرد

علَی‌البدل است.[1]

إن‌شاءالله بقیه‌اش را در بحث بعد ذکر می‌کنیم که آن حکم به چه کیفیت است و چه مسائلی بر آن بار می‌شود.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

[1] . کفایة الأصول، ص ۲۱۶.